



از دکتر رضا شاپورین

استاد بخش روان‌شناسی دانشگاه پهلوی

از مدتی پیش برای چندمین بار، این مساله مورد بحث قرار گرفته است که آیا باید در دبستان بکودک زبان خارجی، بالاحص، انگلیسی تعلیم داد یا نه؟ و درباره آن اظهار نظرهای مختلف عنوان شده است. شک نیست که در شرایط کنونی جهان، تسلط داشتن بیک زبان خارجی ویژه انگلیسی برای فردیکه بخواهد از زندگی خود استفاده کامل نماید، واجب و ضروری است و جای هیچ بحثی هم نیست که فراگرفتن زبان در دوران اولیه زندگی بهترین و مؤثرترین طریق یادگیری بک

زبان است زیرا ذهن کودک در ایندوره از هر دوره دیگری برای فراگرفتن مستعدتر و آماده‌تر است. ولی آنچه جای بحث باقی میگذارد این مساله است که بک زبان خارجی را در ایندوره چگونه و توسط چه کسی باید بکودک یاد داد؟ توسط پدر و مادری که خود در فرهنگ بومی زبان مورد نظر، پرورش کامل یافته و نسبت بزبان تسلط کافی دارند؟ و یا توسط آموزگاران و معلمینی که خود با از محدوده محفوظات فراتر نگذاشته و باصول اولیه زبانی که میخواهند آنرا تدریس نمایند نا آشنا میباشند؟ شک نیست که اگر از وسیله اول استفاده شود بهیچوجه جای نگرانی و دلهره نخواهد بود درحالیکه استفاده از طریق دوم

خطرناکترین کاریست که میتوان انجام داد و نه تنها کودک در ایندوره زبان مورد نظر را یاد نخواهد گرفت بلکه چون شالوده و اساس کار بدرستی گذاشته نمیشود، در دوران بعدی هم، حتی اگر فرد سالها در محیط اهل زبان زندگی نماید، قادر نخواهد بود بدون لهجه و بشیوه مادرزادی زبان را فراگیرد. زیرا وظیفه چنین کودک کی که زبان را در بدو اسر بطور صحیح نیاموخته و برای کلمات تلفظهای ناصحیح یادگرفته، در مرحله اول اینستکه آنچه را که بطور نادرست بخاطر سپرده، فراموش کند و سپس بکوشد از نو زبان را بصورت صحیح فراگیرد، که همین اسر، خود ذهن کودک را با مشکلات زیادی مواجه خواهد ساخت. وضع چنین کودک کانی را میتوان بمعماری تشبیه کرد که خانه ای کلنگی خریده است و اکنون سایل است طبق خواست خود عمارتی در آن ایجاد کند. بدیهی است که این معمار اول باید خانه را از شالوده خراب سازد تا بتواند نقشه مورد نظر خود را پیاده سازد درحالیکه اگر این معمار بجای خانه کلنگی، زمینی میخرد از این دوباره کاری تا میزان قابل توجهی جلوگیری کرده بود و وقت و پول خود را بیهوده تلف نمیساخت.

بطور کلی درس زبان، خواه در مدارس ابتدائی، یا مدارس متوسطه و یا دانشگاه، برای کودکان و نوجوانان، درسی است توأم با ناراحتی، ترس، و ناخوشایندی. و جای بحث نیست که اگر محیط کلاس درس، برای کودک و نوجوان ناسطوبع باشد و فرد نسبت بدرسی که میخواهد آنرا فراگیرد، رغبت کافی نداشته باشد، کار تعلیم و تعلم به بن بست خواهد کشید و بهیچوجه نتیجه مورد نظر،

حاصل نخواهد شد. معلم و دبیری که خود، زبان را از اهل زبان نیاموخته و از وسائل سمعی و بصری هم که امروز بخصوص در زمینه آموزش زبان نقش بسیار سهمی را بازی میکند، اطلاع ندارد چگونه میتواند کودکان ما را تعلیم دهد و شوق و رغبت آموختن را در درون آنان ایجاد کند؟ زبان را نمیتوان با حفظ کردن قواعد دستوری و صرف افعال و بخاطر سپردن اصطلاحات فراگرفت بلکه بهترین طریق یادگرفتن زبان از راه گوش است درست بهمان طریقی که هریک از ما زبان مادریمان را فراگرفته ایم. کمتر کسی از ما هنگام فراگرفتن زبان فارسی بکتاب دستور مراجعه کرده ایم و یا بطور حفظی صرف فعل «بودن» یا «کردن» را آموخته است. در طی زمان در محیط زبان با اهل زبان معاشرت کرده ایم و بدون هیچ ناراحتی و ترسی و بی هیچ زحمت و مشقتی قواعد مختلف و دستوری را ضمن محاورات شنیده ایم، بخاطر سپرده ایم و سپس هنگام لزوم آنها را بکارگرفته ایم. بنابراین اگر وسیله فراهم باشد که کودک بتواند زبان دوم را هم مثل زبان اول از راه گوش و بکمک اهل زبان فراگیرد، آموختن زبان در دوره دبستان هیچ مانعی نخواهد داشت و درسراحل بعدی هم کودک بنحوی نسبت بدین زبان تسلط پیدا میکند که نمیتوان بین او و فردیکه زبان را بطور مادرزادی صحبت میکند فرق گذاشت. در کشورهای دو یا سه زبانی برای آموختن زبانهای مختلف بکودک از همین روش استفاده میشود. در سوئیس اکثریت افراد غیر از زبان مادری بدو یا سه زبان دیگر هم آشنائی دارند. در هلند غالب کودکان، در مدرسه غیر از زبان هلندی زبان آلمانی و انگلیسی را



کلمات در کلام (دستور زبان ونحو) میباشد. این جنبه‌ها ، یعنی سیستم مربوط بیادگیری زبان بیشتر از کنشهای ارتباطی-اجتماعی زبان ، مورد مطالعهٔ زبان‌شناسان قرار میگیرد و گرچه بحث دربارهٔ آن از عهدۀ این نوشته خارج است ولی بد نیست بطور خلاصه دربارهٔ مبانی اصلی زبان چند کلمه‌ای گفته شود.

اجزاء اولیه هر زبان بطور ساده عبارتند از فونمها ، مورفمها وقواعد دستوری. فونمها اصوات ابتدائی زبان هستند. در بیشتر موارد ، همان حروف صدادار وحروف بیصدائی که تقریباً با حروف الفبای نوشته‌تی هر زبان سطابقت

هم یاد میگیرند و یک هلندی بهمان خوبی انگلیسی وآلمانی صحبت میکند که یک آلمانی وانگلیسی، زبان‌سازیشان را تکلم مینمایند. از نظر علمی طور کلی هر زبان دارای دو جنبه اصلی است : ساختمان (واحدهای اصلی ، کلمات ، اصوات وقوانین مربوط بامستعمال کلمه در کلام) ومعنی (قرارداد - هائیکه براساس آنها هر لفظی جهت افاده معنای معینی بکار گرفته میشود). جنبه ساختمان بطور کلی شامل سیستم اصوات (علم الاصوات)، قوانین مربوط بساختن واژه بکمک اصوات (سرفولوژی) ، وقوانین مربوط به ترکیب

دارند. فونمها با هم ترکیب میشوند و مورفمها را میسازند که تقریباً با واژه‌ها شباهت دارند (ولی عین آنها نیستند). هر زبانی هم دارای قوانین خاص بخود میباشد که بوسیله آنها میتوان ترکیبات مورفمها را در آن زبان انجام داد. مجموعه این قوانین خاص دستور هر زبان را بوجود میآورد.

بعبارت دیگر عناصر اولیه زبان مورفمها یعنی کوچکترین واحدهای معنی‌دار هستند. واژه‌ها بکمک مورفمها و براساس قوانین صرفولوژی و جمله‌ها بوسیله قوانین دستور زبان ایجاد میشوند. دستور زبان یا نحو عبارت از مجموعه مقرراتی است که بیاری آنها میتوان کلمات را بصورت کلام در آورد. بگفته دیگر بوسیله نحو میتوان جمله و شبه جمله بوجود آورد.

معانی بیان، که مربوط بفهم معنی کلام میشود براساس مطالعه فنولوژی و دستور زبان صورت میگیرد. بدیهی است که فهم زبان نیازمند فهم هردو عامل یعنی هم ساختمان و هم معنی است.

کودک و قتیکه بدنیآید، بطور طبیعی، اصوات اولیه همه زبانهای موجود در جهان در نهاد او بودیعه گذاشته شده است. بطور خلاصه هر کودک صفتی از رنگ پوست، طبقه اجتماعی و ملیت قادر است بطور مادرزادی هر زبانی را فراگیرد البته مشروط بر اینکه سالم باشد و در اجتماع اهل زبان مورد نظر، تربیت شود. یک کودک انگلیسی اگر در همان ابتدای زندگانی بخانواده‌ای چینی یا عرب سپرده شود بزبان عربی و چینی بهمان اندازه مسلط خواهد شد که یک کودک چینی و یا عرب تسلط پیدا خواهد کرد. هرچه

بر عمر کودک افزوده شود اصوات موجود در زبان مادری در ذهن او جا افتاده‌تر و قویتر میشود و از میزان سایر اصوات کاسته میگردد. باصطلاح روانشناسی در دو سال اول زندگی اصوات موجود در زبان، که بزبان کودک جاری میشود، توسط تکرار از طرف والدین و سایر افراد موجود، در محیط زندگی کودک تقویت میشود و آندسته از اصوات که در زبان مادری موجود نیست بتدریج محو و ناپدید میشود و دیگر مورد استفاده کودک قرار نمیگیرد، حال اگر در همین دوره کودک در دو محیط زبانی مختلف پرورش یابد برای مثال پدر با او فارسی صحبت کند و مادر آلمانی مالا اصوات موجود در هر دو زبان در درون او تقویت میگردد و تلفظ صحیح آن اصوات ملکه و عادت او خواهد شد بطوریکه در مراحل بعدی نیز در تلفظ و تکلم آن زبان دچار اشکال نخواهد شد.

در همین اجتماع ما تعداد کود کانیکه از همان بدو زبان گشادن بدو زبان تکلم میکنند کم نیستند برای مثال کود کانیکه ترکی و فارسی و ارمنی و فارسی و یا فارسی و عربی را در سن ۳ یا ۴ سالگی بخوبی و در نهایت سلامت و روانی تکلم مینمایند بی آنکه احساس ناراحتی کنند و یا هنگام تکلم لهجه داشته باشند. در یکی دو ماه گذشته در شیراز من خود شاهد یک رشته فعالیت‌های شبانه‌روزی در امر آموزش زبان فارسی بکودکان ترک زبان و کرد زبان بودم. کود کانیکه در خانواده‌های کرد و یا ترک آذربایجانی متولد شده سپس در مدارس عشایری از معلمین فارسی، زبان فارسی آموخته‌اند. اکنون این کودکان که

درسالهای اول تا چهارم مدارس ابتدائی تحصیل میکنند باندازه‌ای خوب فارسی صحبت میکنند که بهیچوجه نمیتوان تشخیص داد که آنان در خانواده‌های ترک زبان یا ترک زبان بدنیا آمده‌اند. این فعالیت‌ها بدست مؤسسه صورت میگردد که نام آن تعلیمات عشایری است و وظیفه آن آموختن زبان فارسی بفرزندان عشایری است که در محیط خانوادگی بزبان بوسی یعنی زبانی غیراز فارسی تکلم میکنند. موفقیتی که نصیب گردانندگان این اداره شده است، بی‌آنکه خود هیچ ادعائی داشته باشند، بعدی چشمگیر است که هیچ فرد ناظری نمیتواند تعجب و شگفتی خود را هنگام دیدن و شنیدن این کودکان و صحبت‌های آنان، ابراز ندارد. در این مدارس عشایری، کودک بهردو زبان تعلیم داده میشود و کار ترجمه از یکزبان بزبان دیگر بطور خوبی در ذهن کودک صورت میگردد و درطی زمان بطوری ملکه و عادت میشود که دیگر بهیچوجه احتیاجی بترجمه کردن ذهنی نخواهد بود. من در اینمدارس با کودکان ۷ ساله‌ای برخورد کرده‌ام که یکی شرح حال سعدی، فردوسی، یا شاعر دیگری را بزبان فارسی میگفت و دیگری فی‌البدیهه وبدون مکث عین‌گفته‌های او را بترکی ترجمه میکرد و یا بالعکس اولی بترکی میگفت و دومی بفارسی ترجمه میکرد. و جالب اینکه درهیچکدام از دو زبان نه اشتباه میکردند و نه لهجه داشتند. شما حتی در دانشگاه پهلوی با اساتیدی روبرو میشوید که باوجود اینکه عالیترین مدارج علمی را طی کرده‌اند و صاحب تالیفات و نوشته‌های بیشماری بزبانهای مختلف میباشند ولی هنگام فارسی صحبت کردن یا انگلیسی صحبت کردن

بخطر اینکه زبان اصلی آنها ترکی بوده‌است دارای لهجه میباشند. یعنی بلافاصله میتوان فهمید که این استاد عالیقدریکه اکنون برای مثال درباره تئوریهای شخصیت بزبان انگلیسی صحبت میکند زبان مادریش ترکی بوده است بعبارت دیگر نفوذ زبان اول بزبانهای دیگر تأثیر گذاشته است چرا؟ برای اینکه این فرد فارسی یا انگلیسی را در دوره‌ای از زندگی فرا گرفته است که دیگر اصوات مادرزادی جهت تلفظ کلمات فارسی یا انگلیسی در ذهن او ناپذیر شده است در حالیکه کودکان مدارس عشایری کنونی هر دو زبان را در دوره‌ای فرا گرفته‌اند و میگیرند که اصوات مورد نیاز تکلم هر دو زبان هنوز در ذهن آنان زنده و جاندار بوده است. بطور مسلم اگر گردانندگان این اداره بتوانند از همان تسهیلاتی که در زبان فارسی دارند در زبان انگلیسی، یا فرانسه یا آلمانی هم بهره‌مند باشند بدون شک شاگردان آنان قادر خواهند بود همه این زبانها را هم بدون لهجه فراگیرند.

بنابراین تدریس زبان خارجی بکودکان درمدارس اگر برپایه علمی و استفاده از معلمین اهل زبان و ماشینهای آموزش و آزمایشگاههای زبان صورت گیرد، بسیار پسندیده خواهد بود ولی اگر تنها بخاطر سرگرم کردن کودکان و خالی کردن جیب اولیای آنان باشد کاری خطرناک خواهد بود. و چون در شرایط کنونی در بیشترمدارس سمنکت ما امکان استفاده از وسایل سمعی و بصری بصورت کامل جهت تعلیم زبان موجود نیست حذف کردن درس زبان از برنامه مدارس ابتدائی اولی خواهد بود.